

بخشی درباره زبان فارسی

در شماره گذشته مجله درباره واگها گفته شد اینک در دنباله آن یادآور میشویم که حرف صامت از حیث مخرج دارای اقسام زیرند :

(۱) - صامتهائی که مخرجشان دلب است و از بستگی دلب ادا میشوند و عبارتند از : «ب» ، «پ» ، «م» و یکنوع «و» شبیه به W انگلیسی .

(۲) - صامتهای لب و دندانی که دندانهای بالا با قسمت خشک لب پائین تماس پیدا میکنند و در نتیجه واگهای «ف» ، «و» تولید میشود .

(۳) - در صامتهای دندانی یا زبان از میان دو دندان خارج میشود و در این صورت «ذ» و «ث» حاصل میگردد و یازبان به پشت دندانهای بالا تماس مییابد و صامتهای : «ت» ، «د» و «ط» تولید میگردد و یا نوك زبان بشکم دندانهای بالا میرسد و حروف «ز» و «س» نتیجه میشود

(۴) - صامتهای پیشکامی که از برخورد جلوزبان به پیشکام حاصل میشوند

عبارتند از : «ش» ، «ژ» ، «ل» ، «ر» ، «ن» ، «ج» و «چ»

- صامت میان کامی که از برخورد وسط زبان به میان کام بدست میآید

عبارتست از حرف «ی»

- صامتهای پسکامی که از برخورد وسط زبان بسخت کام حاصل میشوند

عبارتند از : «ك» ، «گ» و «ن» غنه

۵ - صامتهای ملازی که از برخورد بیخ زبان به ملازه تولید میشوند عبارتند از «ق»، «غ»، «خ» و «همزه»

در فارسی همزه پسین‌ترین صامت هاست و بنابراین حدصامت در این زبان از «ب» دولبی شروع شده و به «۶» ختم میشود

و اگر بخواهیم صامتهارا از نظر خروج هوا تقسیم کنیم باید گفت که: اگر در ادای صامتی از گذرگاه هوا یکسرباز و بسته شود آن صامت را انسدادی (= گیردار) مینامیم و اگر در ادای آن هوا بفشار از گذرگاهی عبور کند آنرا انقباضی (= گرفته) میخوانیم

صامتهای انسدادی عبارتند از «ب»، «ت»، «پ»، «د»، «ك»، «گ»، «ق»، «۶»، «ط»، «م» و «ن»

از میان این صامت‌ها «م» و «ن» غنه‌خیشومی هستند زیرا در ادای آنها در نقطه‌ای انسداد پدید می‌آید ولی بجای خروج هوا از دهان هوا از بینی خارج میشود

صامتهای انقباضی باقسام: کناری، تکریری، سایشی، صفیری و نقشی منقسم میشوند

در فارسی از صامتهای کناری «ل» و از تکریری «ر» و از سایشی «ف» و «خ» و از صفیری «س»، «ز»، «ث»، «ذ» و از نقشی «ش» و «ژ» وجود دارد - نوع دیگر از صامتهای ترکیبی از دو جنس انقباضی و انسدادی است زیرا ادای آنها دو مرحله دارد:

مرحله اول مانند صامتهای انسدادی و مرحله دوم مانند صامتهای انقباضی است بهمین جهت در اغلب زبانها هر يك از این دو گونه صامتهارا با دو حرف نشان میدهند و در فارسی «ج» و «چ» از این گروهند

- به تقسیم دیگر صامت‌ها از نظر کلی دو نوعند: صدادار (= آوائی) و بیصدا (= بی آوا)

صامت‌هایی که ادایشان بالرزش تارآواها همراه باشد صامت‌های آوائی و اگر بالرزش تارآواها همراه نباشند صامت‌های بی آوا نامیده میشوند در اینجا ذکر چند نکته لازم است .

اول - در زبان فارسی قدیم «ذ» و در فارسی باستان «ث» وجود داشته ولی امروزه معمول نیست و در مواردی هم که «ذ» موجود است صدای «ز» میدهد مانند: گذاشتن : آذر

دوم - واگر آمیخته صامتی در فارسی قدیم معمول بوده که صدای آن ترکیبی از «خ» و «و» است و بصورت «خو» نموده میشود .

این واگگ بمرور زمان تلفظ خود را از دست داده و امروز تنها بصورت «خ» تلفظ میشود و «و» آن تنها در نوشتن باقی مانده مانند : خویش، خواهر ، خوارزم .

در بعضی لهجه ها هنوز تلفظ صحیح آن معمولست و بگفته بهار در فارسی دری عهد فردوسی نیز معمول بوده

- در شرق فلات ایران واگگ آمیخته دیگری وجود داشته که صدای آن ترکیبی از «ق» و «و» بوده و بصوت «قو» نموده میشده و بنظر میرسد که با واگگ فوق‌الذکر از یک منشأ مییاشد

سوم - در بعضی لهجه های ایرانی تلفظ بعضی از واگگهای تازی همچون «ص» ، «ظ» ، «ح» ، «ق» و «غ» شنیده میشود که بطور کلی میتوان آنرا از تأثیر زبان عربی دانست اما آنچه درخور توجه است اینکه تلفظ «ق» در نقاط جنوبی ایران صدائی میان «ك» و «خ» دارد و با تلفظ عربی متفاوت است و اگر

توجه کنیم می‌بینیم که تلفظ این نوع «ق» در بعضی لهجه‌های دیگر نیز موجود است بنابراین شاید بتوان پذیرفت که تلفظ یکنوع «ق» در بعضی لهجه‌ها اصیل است همین حکم درباره «ط» و «ص» که در لهجه کردی متداولست و یا «ط» و «ص» عربی از حیث تلفظ یکسان نیست صدق میکند مخصوصاً که میبینیم دراملای پاره‌ای از کلمات همچون: طپیدن، طشت، صدوشصت بکاررفته و شاید نموداری از یک نوع تلفظ «ط» و «ص» فارسی باشد که در بعضی لهجه‌ها وجود داشته

مثلاً در کردی اورامی یکنوع «ت» متداولست که تلفظ آن میان «ت» و «د» است و به «ط» عربی شباهت دارد، همچنین حرف دیگری موجود است که صدای آن به «ذ» عربی شبیه است.

چهارم - در بعضی لهجه‌ها همچون کردی حرف «ن» غیر از صدای معمول یک صورت غنه‌ای دارد همچنین «ل» که علاوه بر مخرج معمول یک صورت دیگری دارد که مخرج آن عقب تراست و «ر» نیز غیر از صدای معمول با صدای تحریردار بکار میرود.

- «ك» و «گگ» نیز در آذری صدایشان با صدای معمول فارسی متفاوت است.

- تلفظ «ج» نیز دو نوع است یکی آنکه صدائی میان «د» و «ژ» دارد و معمول زبان فارسی است دیگری که صدائی میان «د» و «ز» دارد منحصرأ در لهجه آذری و اصفهانی دیده میشود و در بعضی لهجه‌ها هر دو نوع آن موجود است.

همچنین «چ» علاوه بر صدای معمول فارسی صدای دیگری دارد که بلهجه آذری مخصوص است.

این نوع صدا های مخصوص بلهجه‌ها اگر چه در فارسی موجود نیست توجه بآنها از آن جهت لازم است که میتواند راهنمای ما در تبدیل حروف بعضی از کلمات فارسی باشد .

پنجم - واگهای مخصوص تازی که در فارسی معمولند عموماً صدای مخصوص خود را از دست داده و در تلفظ صدای حروف فارسی را بخود میگیرند مثلاً «ث» و «ص» در فارسی صدای «س» میدهد همچنین «ذ» ، «ض» و «ظ» که بصورت «ز» تلفظ میشوند و در تلفظ «ط» به «ت» و «ق» به «غ» و «ع» به «ء» و «ح» به «ه» بدل میگردند .

ششم - در کلمات فارسی ممکن است حرفی تغییر شکل دهد ولی این تغییر علاوه بر اینکه قیاسی نیست و موقوف بسمع است تابع قاعده میباشد . چنانکه در تبدیل حرفی آزاد بحرفی دیگر میباید تناسبی میان آن دو وجود داشته باشد بدین معنی که زیر یا زیر یا پیش کوتاه بترتیب به زیر یا زیر یا پیش کشیده بدل میشود یا برعکس مانند :

پادشه = پادشاه ، انده = اندوه ، پیش = پش یا سر = سار ، پر = پور ،

هل = هیل همچنین حروف وابسته که میباید بین مبدل و مبدل منه از حیث خروج هوا بایکدیگر متناسب باشند ، مثلاً حروف «ب» ، «پ» ، «م» و «و» که مخرج آنها لب است بهم تبدیل میشوند ، همچنین «ف» که لب و دندانی است میتواند جای هریک از آنها را بگیرد ، و «د» ، «ت» ، «ز» و «س» که مخرجشان به زبان و دندان مربوط است بیگدیگر بدل میشوند ، چنانکه «ش» ، «ژ» ، «ل» ، «ر» ، «ن» ، «ج» ، «چ» و «ی» و «ك» ، «گ» ، «ن» غنه که مخرجشان کام است یا «غ» ، «ق» ، «خ» که حروف ملازی هستند بهم قابل تبدیلتند ، همین حکم درباره حروف انسدادی و هریک از اقسام حروف انقباضی نیز صدق میکند .

در نتیجه همین تبدیل، کلمات فارسی در لهجه‌های مختلف باشکال گوناگون درآمده و باز همین امر موجب شده که بعضی از کلمات در فرهنگها بچند صورت ضبط شود مانند کلمات ذیل :

پوبویك = پوبویك ، گوسپند = گوسپند = گوسفند ، تابه = تاوه ، شیب = شیو ، خربار = خروار ، ویر = بیر ، هزیر = هجیر ، پاز = پاژ = باز ، بانه = فانه = پانه ، کمچه = کفچه = کبچه = چمچه ، گذار = کدار ، پادیر = پازیر ، کدبانو = کتبانو ، زلیفن = دلیفن ، تود = توت = ارژنگ = ارتنگ ، کژ = کج ، کجاوه = کژاوه = کزازه ، کجکول = کشکول ، هیچ = هیچ = هیش ، پوک = پوج ، یگان = یگان ، ماکو = ماشو = ماسو چفیدن = چخیدن = جفیدن ، وشتن = گشتن ، وستاخ = گستاخ ، درفشیدن = درخشیدن ، کنجاله = کنجاره : بوف = بوم = کوف ، کلند = کلنگ ، اورند = اورنگ ، اسپناخ = اسفناخ = اسفناج

* * *

اکنون که باجمال واگهای زبان فارسی معرفی شد لازم است یاد آور شویم که از ترکیب این حروف در وهله اول هجاها (= واگه‌ها) حاصل میشوند و در وهله دوم از ترکیب واگه‌ها کلمات (= واته‌ها) بدست می‌آیند بنابراین قبل از ورود در بحث کلمه لازم است هجاها را بشناسیم و گوئیم : زبان درجهتی که زبانشناس آنرا می‌شنود شامل دو نوع واحد است یکی واحد هائی که لفظ دارند بایک معنی ، دوم واحدهائی که لفظ دارند و معنی ندارند مثلا در جمله «زبان ایرانی فارسی میباشد» در تجزیه اول به چهار واحد : زبان : ایرانی ، فارسی میباشد بر می‌خوریم که هر یک لفظی است معنی دار و ما این قبیل الفاظ را «وات» مینامیم .

حال اگر به تجزیه‌ثانوی پردازیم هر يك از واته‌های مذکور دارای اجزائی است که معنی ندارند، مثلاً کلمه «زبان» ازدو واحد za و ban و «ایرانی» از سه واحد â، rá، و ni و «میباشد» از سه واحد mi، bâ، و Sad تشکیل یافته که هر کدام لفظی است بی معنی و هجا (= واگه) نامیده میشود.

بنابراین در تعریف هجا میتوان گفت يك یا چند واگه است که يك دم زدن ادا شود و دارای معنی نباشد.

هجا در ترکیب کلمات ممکن است يك یا دویاسه و یا چهار حرف داشته باشد مثال در ترکیب «آهو در بند»:

Â = يك حرفی است

Hû = دو حرفی است

Dar = سه حرفی است

Bemd = چهار حرفی است

از توجه بمثال فوق در مییابیم که الزاماً در ترکیب هر هجا يك مصوت موجود است و چون تعداد واگه‌ها را در چهار نوع هجا در نظر بگیریم نسبت مصوت به صامت $\frac{4}{11}$ است یعنی در هر جمله‌ای که ادا کنیم حد متوسط از هر ده واگه چهارتای آن مصوت خواهد بود.

نکته‌ای که در اینجا قابل توجه است اینکه چون در هر هجا مصوتی موجود است و «تن» (= زنگ) از خواص واگه‌های مصوت میباشد بنابر این هر هجا دارای زنگی مخصوص بخود است که آهنگ ادای کلمه بآن بستگی دارد و ما در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.